



امکان سنجی استنادپذیری اصول قانون اساسی در آرای محاکم قضایی



سجاد روحانی نژاد

کارآموز و کالت

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

چکیده

امروزه در نظامات حقوقی مترقی، اساسی‌سازی یکی از تأثیرگذارترین راهکارها برای صیانت از آزادی‌های شهروندان است؛ به گونه‌ای که قاضی با استناد به اصول قانون اساسی، از تضييع حقوق مردم جلوگیری می‌نماید. بدین ترتیب، قابلیت استنادپذیری قانون اساسی، در حوزه اساسی‌سازی حقوق قرار می‌گیرد. در نظام حقوقی ما، هر چند اساسی‌سازی جایگاهی ندارد، اما به لحاظ عملی، اصول قانون اساسی، مورد استناد محاکم، اعم از محاکم عمومی دادگستری، دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری قرار می‌گیرند.

اما کیفیت و نحوه این استنادات متفاوت است. با توجه به رویه قضایی دادگاه‌ها و رویه شورای نگهبان، استناد به قانون اساسی در آرای محاکم به جهت تقویت حکم و همراه با سایر مستندات، با ممانعتی روبه‌رو نیست، اما در خصوص استواری دادنامه، صرفاً به اصول قانون اساسی، یا استناد دادگاه به اصول قانون اساسی در مقام صیانت از قانون اساسی در برابر قانون یا مقررات مغایر، اختلاف نظر وجود دارد.

واژگان کلیدی: استنادپذیری، رأی، قانون اساسی، اصل، دادگاه



مقدمه

موضوع استنادپذیری قانون اساسی، در حوزه مفهوم اساسی‌سازی حقوق قرار می‌گیرد. اساسی‌سازی یکی از تأثیرگذارترین رهیافت‌ها در توسعه رویکرد صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان در برابر قدرت حاکمه است که خصوصاً در نظامات حقوقی مبتنی بر کامن‌لا، بسیار به آن پرداخته شده است و ضرورت ایجاب می‌کند که این مسئله در چارچوب نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز بررسی شود که قانون اساسی به‌عنوان سرسلسله قواعد حقوقی، چه اعتباری به لحاظ جنبه استنادی در محاکم دارد.

مطابق اصل ۱۶۶ قانون اساسی، «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». در نتیجه، رأی بی‌پایه و اساس پذیرفته‌شده نیست. با توجه به الزام محاکم به صدور آرای مستند و مستدل و لزوم صدور رأی، حتی در فرض سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدون و عدم امکان استتکاف از صدور رأی^۱ توسط قاضی، هدف از این پژوهش آن است که با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، تا حد امکان به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (باتوجه به ویژگی‌هایش در این نظام حقوقی)، به لحاظ قابلیت استنادی دارای چه اعتباری است؟

۲. قاضی می‌تواند به صرف اتکا به اصول قانون اساسی، مبادرت به صدور رأی کند؟ بنا بر مطالب فوق‌الذکر، در این پژوهش پس از بررسی مفاهیم مرتبط از جمله استدلال، استناد، اصل، قانون اساسی در نظام حقوقی ایران و شرح اساسی‌سازی در حقوق، به امکان‌سنجی استنادپذیری قانون اساسی، تحت محورهای مختلف پرداخته خواهد شد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مفهوم‌شناسی استدلال و استناد

در تعریف لغوی استدلال، علامه دهخدا آورده است «دلیل آوردن، دلیل کردن و دلیل گرفتن»؛ به لحاظ حقوقی استدلال کردن عبارت است از فرایندی که دادرس امور

۱. اصل ۱۶۷ ق.ا.



موضوعی مختلف را در طول یکدیگر قرار می‌دهد و از برابری آنان به نتیجه، که همان حکم دعوی است، می‌رسد. به نظر می‌رسد بخشی از فرایند استدلال، بررسی ادعاهای طرفین در رأی و پذیرش یا رد این استدلال‌ها به مدد قانون و منطق است. درباره مفهوم استناد باید گفت که لغت‌نامه دهخدا، استناد را تکیه کردن و تکیه‌گاه قرار دادن تعریف کرده است و به نظر می‌رسد مفهوم استناد در علم حقوق نیز دور از معنای لغوی آن نیست و وقتی می‌گوییم قاضی باید به قانون استناد کند، یعنی باید آن بخش از قانون را که برای صدور حکم مناسب دیده است، مستقیماً اشاره کند و رأی را به آن متکی سازد.

قانون‌گذار در هیچ‌یک از قوانین، صراحتاً تعریفی از مستند و مستدل بودن رأی ارائه نکرده و آنچه به‌عنوان رویه غالب در صدور احکام دادگاه‌ها مشاهده می‌شود، این است که قاضی پس از بیان شرح مآل یا خواسته دعوا، به بیان مواد قانونی می‌پردازد و اقدام به صدور حکم می‌کند. مستند و مستدل بودن آرای قضایی، فراتر از اشاره به مواد قانونی است و تنها مختص احکام نیست و شامل قرارها و تصمیمات نیز می‌شود. بر این اساس، در یک رأی قضایی، «استناد عبارت است از یافتن حکم قانون و استدلال عبارت از تحلیلی است که قاضی در خصوص علت اعمال حکم قانون بر موضوع معین بیان می‌کند»^۲.

۱-۲. مفهوم‌شناسی اصل در علم حقوق

استناد به «اصول» در دادگاه یکی از تکالیف قاضی در مستند و مستدل سازی رأی به‌موجب اصل ۱۶۶ قانون اساسی و ماده ۳۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری است. رأی اعم از قرار و حکم است و حکم اعم از محکومیت و برائت باید با مواد قانونی و اصول، مستند و مستدل گردد. در اصل ۱۶۶ قانون اساسی، کلمه «اصل» به‌طور مطلق و بدون قید و شرط بیان شده و مشخص نگردیده است این اصول که احکام باید بر اساس آنها صادر گردد، ناظر به چه معنایی است؛ بنابراین باید اصل را شناخت. در تعریف کلمه «اصل» باید گفت، اصل به‌معنای «ریشه و بنیاد» است. به حکم ثابت

۲. ویژه، محمدرضا و کتابی رودی، احمد، حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران مؤسسات عمومی غیر دولتی (مطالعه موردی مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی)، دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۵، بهار ۱۳۹۳، ص ۲۰۰.



شرعی نیز، اصل گفته می‌شود و در مقابل آن «فرع» قرار دارد که شامل احکام غیر ثابت است. با وجود اهمیت بسیار زیاد اصول حقوقی، ارائه تعریف جامع و مانع از آن به آسانی امکان‌پذیر نیست و حتی با آنکه برخی حقوق‌دانان اصول را مفاهیمی بدیهی می‌انگارند، در ارائه مفهومی مشخص، بعضاً اختلاف نظرهای زیادی ظاهر می‌شوند. در نهایت باید اشاره داشت در اصطلاح حقوقی، «اصل» در معانی زیر به کار برده شده است:

الف) ظاهر: یا «راجح» مانند اینکه می‌گویند: اصل در استعمال، حقیقت است؛ یعنی ظاهر حال گوینده این است که معنای حقیقی لفظ را اراده کرده است.

ب) قاعده: «قاعده، حکمی کلی است که منشأ تحصیل احکام جزئی است».^۳ مثلاً اصالت الزوم در حقوق قراردادهای، در همین معنی به کار برده شده است.

پ) مبنا و دلیل: گاه اصل به معنای مبنا و دلیل به کار می‌رود و وقتی می‌گوییم اصل قاعده لزوم قراردادهای عبارت «وفوا بالعقود» است، یعنی مبنا و دلیل آن این عبارت است.

ت) استصحاب: اصل به معنای استصحاب نیست، ولی در مواردی مراد از واژه اصل در واقع اصل استصحاب است؛ مثل ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی که بیان می‌دارد «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد، اصل بر بقای آن است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.»

ث) اصل قانون اساسی: قانون اساسی عالی‌ترین سند حقوقی در سلسله مراتب قواعد حقوقی در نظام جمهوری اسلامی ایران است که مشتمل بر ۱۷۷ اصل است. واژه اصل که برای دسته‌بندی مندرجات این قانون به کار برده شده، در برابر «ماده» است که در قوانین عادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. علت اینکه قانون‌گذار اساسی از واژه اصل استفاده کرده، این بوده است که قصد داشته برتری این مفاد را از سایر قواعد حقوقی نشان دهد که این موارد اصل‌اند و سایر قواعد حقوقی باید منطبق بر آن‌ها تنظیم شوند و به هیچ عنوان نباید از آن‌ها تخطی شود و در مرحله اجرا اولویت با این اصول است.

ج) اصول کلی حقوقی: در تعریف اصول کلی حقوقی، می‌توان گفت این اصول احکامی کلی، دائمی و الزامی‌اند که مبنای حقوق موضوعه قرار گرفته و عقل مستقلاً

۳. کاتوزیان، ناصر، کلیات حقوق، نظریه عمومی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹، ص ۵۶۱.



فصلنامه علمی - تخصصی / سال سوم، شماره ۷ / پاییز ۱۴۰۳

آن‌ها را برای تضمین حقوق اساسی و سعادت انسان‌ها ضروری می‌داند و از منابع حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی هستند.

۳-۱. مفهوم‌شناسی قانون اساسی

قانون اساسی به‌مثابه محور اصلی نظام حقوقی هر کشور است. این قانون به‌عنوان قانون مادر، از طرفی مبنا و پایه و از طرف دیگر چارچوب قانون‌گذاری‌های عادی را معین می‌سازد و در این قانون است که حقوق عامه مردم مشخص می‌شود و سازوکار دستگاه‌های اجرایی سازمان می‌یابد و مسائل کلان هر کشور بررسی می‌شود تا نظام حقوقی و سیاسی و اجتماعی را بنیان‌گذاری و تعیین کند؛ قانون اساسی را می‌توان از دو دیدگاه بررسی کرد:

۱-۳-۱. قانون اساسی مادی (ماهوی)

با عطف توجه به ماهیت قواعد که آیا جنبه اساسی دارند یا نه، می‌توان با دید مادی به قانون اساسی یک کشور نگریست. آنچه مربوط به ساختار سیاسی و استخوان‌بندی دولت/کشور باشد، جزئی از قانون اساسی آن کشور است. بنابراین جوامع سیاسی که مرحله آغازین تحول خود را پشت‌سر نهاده باشند و به درجه بلوغ و انسجام کشوری برسند، لزوماً دارای قانون اساسی هستند. حال چه متن مشخص مصوبی زیر این عنوان وجود داشته باشد، یا مقررات و قوانین مختلفی (موضوعه یا عرفی) چنین مفهومی را القا نماید.

۲-۳-۱. قانون اساسی شکلی

در این مفهوم، توجه ما معطوف به شکل قانون است، نه محتوا و ماهیت آن. قانون اساسی مجموعه‌ای است متضمن اصول و قواعد رفتاری یا سازمانی که در یک متن رسمی و تشریفاتی، به‌وسیله مقامات صالح به تصویب رسیده، بر افراد و سازمان‌ها و متصدیان امور و قوانین عادی حاکم است. آنچه در این متن مصوب وجود داشته باشد، دارای خصلت قانون برتر است و سایر قوانین و مقررات و مجریان اداری و قضایی باید از آن تبعیت کنند و بدان سر بسپارند.^۴

۴. قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، میزان، چاپ ۵۴، زمستان ۱۳۹۵، ص ۴۰.



۴-۱. مفهوم‌شناسی اساسی سازی و دادرسی اساسی

۴-۱-۱. اساسی سازی

اساسی‌سازی موضوعی است که برای اولین بار، در حوزه حقوق عمومی به آن پرداخته شده و از مؤثرترین راه‌های صیانت از آزادی‌های اساسی افراد است. یکی از راه‌های اساسی‌سازی، رسیدگی‌های قضایی با بهره‌گیری از تفسیر قانون در راستای اساسی‌سازی است؛ تفسیری که باید بیشترین میزان حمایت و صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بشری شهروندان را در برابر دولت و حاکمیت و مداخله‌گران در حوزه حقوق شهروندی فراهم نماید؛ که در ادامه به توضیح این مسئله پرداخته خواهد شد.

اساسی‌سازی عبارت است از «منطبق‌سازی هنجارهای تقنینی و فروتقنینی با مقررات فرائقیننی، یعنی اصول قانون اساسی، رویه قضایی و آرای دادگاه صیانت از قانون اساسی (در کشورهایی که چنین دادگاهی وجود دارد)، مهم‌ترین رکن فرایند اساسی‌سازی محسوب می‌شود».^۵ در کلامی ساده، اساسی‌سازی یعنی برتری دادن مفاد قانون اساسی بر سایر مفاد حقوقی در هنگام بررسی موضوعی یک مسئله و کنار گذاشتن قواعدی که از قانون اساسی تبعیت نمی‌کنند.

اساسی‌سازی در جهت حمایت از حقوق افراد در تمام شئون حقوقی مدنی، اداری، کیفری و... امکان‌پذیر است و حق‌های اساسی بر کل نظام حقوقی برتری دارد. اما به‌نوعی مهم‌ترین ابعاد پدیده اساسی‌سازی را می‌توان در عرصه حقوق کیفری یافت؛ زیرا قانون اساسی و اصول حاکم بر آن، در قلمرو حقوق کیفری، تضمین‌کننده حقوق مردمی است که مخاطب اوامر و نواهی قدرت حاکمه قرار دارند؛ در این راستا، از یک جهت، تعیین و تثبیت حقوق و آزادی‌های ملت بر عهده قانون اساسی است و از جهت دیگر، این حقوق کیفری است که پاسداری از حریم حقوق اساسی را عهده‌دار است.

۴-۱-۲. دادرسی اساسی در راستای اساسی‌سازی

اصل سلسله‌مراتبی بودن هنجارهای حقوقی، قاعده‌ای پذیرفته‌شده در حقوق موضوعه است که منجر به تبعیت قواعد پایین‌دستی از قواعد بالادستی خواهد شد و در همین

۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درآمدی بر اساسی‌سازی حقوق کیفری، پیاده‌سازی حیدرپور، حمیدرضا، نشست یازدهم تازه‌های حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹، بخش ۳.



نقطه است که لزوم دادرسی اساسی، برای صیانت از قانون اساسی متولد می‌شود. بدین ترتیب، کنترل انطباق قانون عادی و سایر مقررات حقوقی، خصوصاً مصوبات دولتی با قانون اساسی با هدف غایی صیانت از قانون اساسی، مبنای بنیادین دادگستری اساسی قرار می‌گیرد. علت چنین امری را می‌توان در آن یافت که «اجرای قانون اساسی به‌عنوان یک قانون بنیادین و نماد ارادهٔ قوهٔ مؤسس کشور وقتی تأمین می‌شود که قانون‌گذار عادی نتواند قانونی را برخلاف آن وضع کند و در صورت وضع چنین قانونی مرجعی باشد که آن را لغو و ابطال سازد».^۶ دادگستری یا دادرسی اساسی در جهان، تحت سه الگوی کلی قرار می‌گیرد که در ادامه به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت:

۱-۲-۴-۱. الگوی آمریکایی^۷

در الگوی آمریکایی، دادرسی اساسی «به قوهٔ قضاییه حق داده شده که در هنگام رسیدگی قضایی، اگر قانونی را خلاف قانون اساسی یابند، بتوانند از اجرای آن خودداری کنند و با شرایطی چند آن را ملغی و غیرقابل اجرا اعلام دارند».^۸ نتیجتاً در نظام حقوقی ایالات متحدهٔ آمریکا، «تمام دعاوی، صرف‌نظر از ماهیت آن‌ها، با شرایط مشابه در دادگاه‌ها رسیدگی می‌شود و وجود جنبه‌های حقوق اساسی در همهٔ دعاوی ممکن است، اما این امر یک رسیدگی ویژه را ایجاد نمی‌کند»؛^۹ چراکه مطابق این الگو، به قانون اساسی نیز می‌توان در دادگاه استناد کرد و برای آن ارزش قضایی قائل شد. بدین معنا که هریک از طرفین دعوا حق دارند به مواد و اصول آن تمسک جویند و قاضی نیز به همین منوال محق است که آن را در استنباط احکام خود ملاک قرار دهد. در آمریکا دادگاه اداری به آن صورتی که در فرانسه و کشورهای دیگر وجود دارد، پیش‌بینی نشده و دادگاه قانون اساسی نیز وجود ندارد؛ بنابراین، دادگاه‌ها اختیارات گسترده‌ای دارند و قاضی زمانی که ایراد ضمن دعوا گرفته می‌شود، می‌تواند پیش از رسیدگی به اصل دعوا، دربارهٔ مطابقت قانونی که مورد استناد است، با قانون اساسی

۶. طباطبایی مومنی، منوچهر، حقوق اساسی، میزان، چاپ نهم، ۱۳۸۶، ص ۱۸۵.

۷. جهت مطالعهٔ بیشتر، رجوع شود به «قاسمی، آرین و کهندانی، پریسا، سنگ بنای الگوی آمریکایی دادرسی اساسی، فصل‌نامهٔ علمی-تخصصی حقوق عمومی، سال ششم، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۳».

۸. قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳، ص ۱۰۷.

۹. فاورو، لویی، دادگاه‌های قانون اساسی (الگوی اروپایی قانون اساسی)، ترجمهٔ گرجی از ندریانی، علی‌اکبر، تهران، جنگل، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ص ۴.



تصمیم‌گیری کند و پس از تصمیم‌گیری، وارد اصل دعوا شود و اگر قانونی را مغایر با قانون اساسی شناخت، آن را کنار بگذارد و به قانون اساسی استناد کند.

۲-۲-۴-۱. الگوی اروپایی

این الگو به شیوهٔ دادرسی متمرکز معروف است که یعنی برای دادرسی اساسی نهادی خاص و انحصاری پیش‌بینی می‌شود. باتوجه‌به اینکه در این رویکرد، نهاد خاصی برای نظارت بر مطابقت قوانین و مقررات با قانون اساسی وجود دارد، اگر به قضات دادگاه‌های عمومی پرونده‌ای ارجاع شود و یکی از طرفین دعوا در پرونده به قانونی استناد کند و طرف دیگری ایراد بگیرد که این قانون که بدان استناد شده با قانون اساسی انطباق ندارد، در آن صورت دیگر مثل دادگاه‌های آمریکا، خود دادگاه به موضوع رسیدگی نمی‌کند، بلکه پرونده را به دادگاه قانون اساسی ارجاع می‌دهد و دادگاه‌های عمومی فقط پیشنهاددهندهٔ نظارت هستند که در کشورهای آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... از این الگو استفاده شده است.

۳-۲-۴-۱. الگوی کشورهایی که دادرسی اساسی را نپذیرفته‌اند

در تعدادی از کشورها، دادرسی اساسی پذیرفته‌شده نیست، چراکه مطابق نظام حقوقی آن‌ها، قانون اساسی با قانون عادی هم‌شان و هم‌عرض است؛ مثل انگلستان و هلند. بنابراین، در این کشورها به تناسب ویژگی‌های نظام حقوقی‌شان، بحث پاسداری از قانون اساسی آن‌طور که در دو رویکرد قبلی وجود داشت، مطرح نیست؛ زیرا قانون اساسی انعطاف‌پذیر است. این کشورها دادگاه قانون اساسی ندارند و قانون اساسی‌شان اعتبار و شأنی بالاتر از دیگر قوانین ندارد.

۲. استناد به اصول قانون اساسی در محاکم

استناد به قانون اساسی صرفاً یک عمل مختص محاکم نیست و می‌تواند توسط جامعهٔ سیاسی و همچنین مردم عادی مورد استفاده قرار گیرد. در واقع این بحث و رای مفهوم حقوقی خود، یک مفهوم اجتماعی را نیز شامل می‌شود. هنگامی که قاضی به قانون اساسی استناد کند و سیاسیون به آن استناد کنند و ما در سطح جامعه نیز ببینیم و بشنویم که مردم قانون اساسی را می‌شناسند و به حقوق اساسی خود که در قانون



اساسی مندرج شده است، آگاه‌اند، این رواج استناد به قانون اساسی، منتقل‌کننده این پیام است که قانون اساسی هنجار بنیادین و اساس زندگی حقوقی و حیات اجتماعی ما است. در واقع اینکه صرفاً در کتاب‌های حقوق آورده شود قانون اساسی برترین است، برای درک جایگاه واقعی آن کافی نیست؛ بلکه با رایج بودن این استنادات (در آرای دادگاه‌ها و در سطوح اجتماعی-سیاسی) می‌توان به برتری واقعی قانون اساسی پی برد. در ابتدای این گفتار، باید اشاره داشت هر چند در نظام حقوقی ما اساسی‌سازی جایگاهی ندارد، اما به لحاظ عملی، اصول قانون اساسی، مورد استناد محاکم، اعم از محاکم عمومی دادگستری، دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری قرار می‌گیرند، اما کیفیت و نحوه این استنادات متفاوت است. بنابراین باید بررسی نمود در نظام حقوقی ما استناد به قانون اساسی از حیث نظری و هنجاری، دارای چه پشتوانه‌ای است. از آنجاکه این مسئله در فروض مختلفی امکان وقوع دارد، بنابراین در چهار قسمت به بررسی آن پرداخته می‌شود.

۱-۲. استناد به قانون اساسی در مقام صیانت از قانون اساسی در برابر قانون عادی لازم‌الاجرا

در اصل ۱۴۵ نخستین پیش‌نویس رسمی قانون اساسی این‌گونه بیان شده بود که «دادرس مأمور اجرای قوانین، اعم از اساسی و عادی، باید حکم هر دعوا را در مرحله نخست در این قوانین بیابد و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین، از صدور حکم امتناع ورزد و در صورتی که تعارض یا تزاممی بین قوانین بیابد، مکلف است اجرای قانون اساسی را مقدم دارد، بی‌آنکه حق ابطال قانون متعارض را داشته باشد».

اما در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ و بازنگری ۱۳۶۸، به این مسئله اشاره نشده است. بنابراین در این خصوص که قاضی ایرانی، در مقام صدور رأی یا در زمان بررسی قوانین استنادی طرفین پرونده، این اختیار را دارد که بتواند مطابقت قانون عادی با قانون اساسی را بررسی نماید و در صورتی که مغایرتی را کشف کند، از اجرای قانون عادی دست بشوید و به قانون اساسی تمسک جوید، در میان نویسندگان حقوق اختلاف نظر



وجود دارد:

دیدگاه اول ناظر بر آن است که در نظام حقوقی ایران، نظارت اساسی بر قوانین عادی از نوع پیشینی است و فرض بر آن است هر قانونی که به تصویب می‌رسد و لازم‌الاجرا می‌شود، قبلاً شورای نگهبان مغایرت یا عدم مغایرت آن را با قانون اساسی بررسی کرده است و اگر شورای مذکور مغایرتی را تشخیص می‌داد، اصلاً چنین قانونی اجازه تصویب نمی‌یافت. پس هیچ مرجعی پس از تصمیم شورای نگهبان، امکان اظهار نظر درباره مغایرت یا عدم مغایرت قانون عادی با قانون اساسی را نخواهد داشت.^{۱۰}

دیدگاه دوم ناظر بر آن است که با آنکه شورای نگهبان به منظور جلوگیری از تصویب قوانین مغایر با قانون اساسی پیش‌بینی شده و این وظیفه بر عهده نهاد یا مرجع دیگری قرار نگرفته، به نظر می‌رسد قضات دادگاه‌ها در صورت مواجهه با قوانین مغایر با قانون اساسی، می‌توانند از اجرای آن‌ها خودداری نمایند. این ادعا خود مبتنی بر چند دلیل است:

اولاً از اصل ۱۹۸ قانون اساسی نمی‌توان افاده حصر نمود؛ توضیح اینکه شورای نگهبان تنها مقامی نیست که حق تفسیر قانون اساسی را داشته باشد، بلکه دادگاه نیز حق تفسیر قانون اساسی (در قالب تفسیر قضایی) را دارد؛ ثانیاً اصل ۹۸ قانون اساسی تنها وظیفه اعلام تغایر یا عدم تغایر را بر عهده شورای نگهبان قرار داده است؛ ثالثاً نظارت شورای نگهبان در مرحله وضع است و نظارت قضات در مرحله اجراست و منافاتی باهم ندارند.

از طرفی، تفسیر قضات، مربوط به مسئله خاصی است که نزدشان مطرح است و همچنین صلاحیت ابطال قوانین را نیز ندارند. توضیح آنکه تضمین تمام حقوق ملت صرفاً با عدم تصویب قوانین مغایر با قانون اساسی تضمین نمی‌شود، بلکه پاره‌ای از حقوق که به آزادی‌های مثبت شهره هستند، نیازمند اقدامات ایجابی نهادهای حکومتی

۱۰. در نظام حقوقی فرانسه، دادگاه می‌تواند موضوع مطابقت قانون عادی با قانون اساسی را به مرجع نگاهبان قانون اساسی ارجاع دهد، اما حتی چنین رویکردی هم به‌طور رسمی در نظام حقوقی ما وجود ندارد که دادگاه بتواند این مسئله را به شورای نگهبان پیشنهاد دهد. بنابراین، قضات امکان نظارت بر قانون عادی و بررسی مطابقت آن با قانون اساسی را نخواهند داشت.



هستند. اصول دادرسی منصفانه از جمله این حقوق است.^{۱۱}

باتوجه به اینکه مصوبات مجلس صرفاً از باب عدم تغایر - و نه مطابقت - از سوی شورای نگهبان بررسی می‌شوند، می‌توان چنین نظر داد که قضات دادگاه‌ها تکمیل‌کننده کار شورای نگهبان هستند و آن‌ها هستند که اجرای کامل قانون اساسی را با بررسی انطباق کامل یک قانون با قانون اساسی تضمین می‌کنند. مبتنی بر این دیدگاه، وقتی قاضی محکمه بتواند قانونی را که مغایر با قانون اساسی تشخیص داده است، اجرا نکند و در مقابل، به خود قانون اساسی استناد کند، نتیجتاً در جایی که مقررات مادون قانون را مغایر با قانون اساسی بداند، یا خلأ و نقص و اجمالی در قانون عادی و مقررات احساس کند، به طریق اولی می‌تواند به قانون اساسی استناد کند.

علی‌الظاهر باتوجه به رویه شورای نگهبان و رویه قضایی موجود در محاکم، باید گفت دیدگاه اول مشهورتر است، اما دیدگاه دوم با رسالت دستگاه قضایی در دفاع از حقوق فردی و اجتماعی آحاد ملت سازگارتر است. «یکی از مهم‌ترین علل نایاب بودن آرای قضایی در این حوزه، نارسایی و ضعف مفرط آموزش قضات در خصوص وظایف و رسالت قاضی و دستگاه قضایی در دفاع از آزادی است، که بنابر اصول قانون اساسی قوه قضاییه، به‌عنوان قوه‌ای مستقل و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و پاسدار حقوق مردم معرفی شده و به موجب بند ۲ اصل ۱۵۶ قانون اساسی احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع از وظایف ذاتی قوه قضاییه برشمرده شده است.»^{۱۲}

۲-۲. استناد به قانون اساسی در مقام صیانت از قانون اساسی در برابر مقررات مادون قانون عادی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۱۷۰ خود این‌گونه بیان داشته است که «قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است، خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این‌گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند».

۱۱. رستمی، ولی و سینا، کبگانی، محمد حسن، اساسی‌سازی اصول دادرسی کیفری؛ تحلیل تعارض‌های قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با قانون اساسی، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۴، زمستان ۱۳۹۹، صص ۱۵ و ۱۶.
 ۱۲. سلطانی، سیدناصر، نقد و بررسی یک قرار مجرمیت و رای دادگاه بدوی و تجدید نظر در خصوص جرائم علیه حقوق و آزادی‌های عمومی، فصل‌نامه رای، دوره دوم، شماره ۴ (پیاپی ۵)، زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۷.



عبارت حائز اهمیت در این اصل، «قوانین و مقررات اسلامی» است؛ واژه «قوانین» که در اصل ۱۷۰ بیان شده است را به دو صورت می‌توان تعبیر کرد: نخست آنکه آن را منحصر در قوانین عادی (مصوب مجلس شورای اسلامی) بدانیم، دوم اینکه علاوه بر قانون عادی، قانون اساسی را نیز مشمول این عبارت بدانیم. اگر نظر دوم را بپذیریم، قاضی دادگاه اعم از محاکم دادگستری و دیوان عدالت اداری می‌تواند در برابر مقررات خلاف قانون اساسی به قانون اساسی استناد و آن مقرر را اجرا نکنند و دیوان عدالت اداری نیز در صورت تأیید این مسئله، آن مقرر را باطل اعلام دارد.

در باب دلیل این نظر، این‌گونه باید گفت که عبارت «قوانین» در این اصل، به‌طور «مطلق» به کار رفته است. قانون‌گذار در مقام بیان بوده، و اگر می‌خواست که صرفاً مقررات دولتی با قانون عادی سنجیده شوند، می‌توانست صراحتاً از لفظ «قانون عادی» استفاده کند. ما نه تنها قرینه‌ای نداریم که واژه «قوانین» منحصر در قوانین عادی است، بلکه استفاده از عبارت مطلق «مقررات اسلامی» بعد از آن، مطلق بودنش را تقویت می‌کند. اینکه شخصی بتواند در خصوص مقررات اسلامی اظهار نظر کند، نیاز به دانش فقهی دارد و قانون اساسی حتی اجتهاد قاضی را هم برای این مسئله شرط ندانسته است و صرف قاضی بودن را برای آن کافی دانسته است. یک قاضی شاید فقیه هم باشد، اما آنچه از قاضی در بدایت امر به ذهن خطور می‌کند، حقوق‌دان بودن اوست؛ حال آنکه بسیاری از قضات تخصصی در فقه ندارند. چطور می‌شود که قانون‌گذار اساسی یک حقوق‌دان که ممکن است در فقه تخصص نداشته باشد را در تشخیص امور فقهی صالح بداند و به او اجازه دهد که مقرره‌ای که مقام صلاحیت‌دار صادر کرده است را به دلیل مغایرت با مقررات اسلامی، اجرا نکند، اما این اجازه را درباره قانون اساسی که سرسلسله قواعد حقوقی است و او متخصص در حقوق است، به وی ندهد؟^{۱۳}

البته لازم است به این نکته اشاره شود که خودداری از اجرا توسط قاضی، الزاماً به معنای ابطال آن مقرر نیست و ابطال موضوعی مستقل از خودداری از اجرا است و

۱۳. جهت مطالعه بیشتر، ر.ک. «تقی زاده، جواد و نجابت‌خواه، مرتضی و فدایی، رضوان، صیانت از قانون اساسی توسط قضات محاکم با تأکید بر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵».



زمانی آن مقرر باطل می‌شود که هیئت عمومی دیوان عدالت اداری آن را باطل اعلام کند.

دومین دلیل برای تقویت این دیدگاه، ماده ۸۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری است. در بند «ت» این ماده، یکی از دلایل و جهات اعتراض مصوبه در هیئت عمومی دیوان عدالت اداری، مغایرت آن با شرع یا قانون اساسی بیان شده است. بنابراین، به صراحت، خود قانون‌گذار عبارت قانون اساسی را بیان می‌کند و شورای نگهبان هم در فرایند تصویب ایرادی به این بخش نگرفته است. وقتی قانون این حق را به مردم عادی داده که از مغایرت مصوبه با قانون اساسی شکایت کنند، چطور باید توقع داشت که اگر یک قاضی (که حقوق‌دان است) با این مغایرت روبه‌رو شد، مجبور باشد آن مقرر را اجرا کند؟^{۱۴}

۲-۳. استناد به قانون اساسی در کنار سایر مستندات رأی

«غالب حقوق دانان از قانون اساسی به‌عنوان یکی از منابع الزامی و بلکه نخستین منبع الزامی حقوق و از جمله حقوق کیفری نام برده‌اند».^{۱۵} تقریباً همه نویسندگان حقوق این اختیار را برای دادرس قائل شده‌اند که به‌منظور تحکیم و تقویت مستندات خود، به قانون اساسی استناد کند. در فرضی که سایر مستندات حکم مثل قانون عادی و مقررات دولتی مغایرتی با قانون اساسی ندارند، استناد به اصول مربوطه در قانون اساسی به تقویت و اعتلای رأی کمک شایانی می‌نماید.

۲-۴. استناد انحصاری به قانون اساسی در رأی

بررسی این مسئله که در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران دادرس این امکان را دارد که رأی صادره‌اش را تنها بر اصول قانون اساسی مستند کند، شامل چهار فرض می‌شود:

فرض نخست آن است که دادرس رسیدگی‌کننده به پرونده، قانون عادی‌ای که حکم آن قضیه خاص را در بردارد، مغایر قانون اساسی می‌داند و آن را اجرا نمی‌کند و رأی

۱۴. جهت مطالعه بیشتر، رجوع شود به «سودمندی، عبدالمجید، مستدل و مستند بودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری؛ ایراد در استناد به قانون اساسی، فصل‌نامه پژوهش حقوق عمومی، سال بیستم، شماره ۶۱، زمستان ۱۳۹۷».

۱۵. حاجی‌ده‌آبادی، احمد، جرائم علیه اشخاص قتل، میزان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۸، ص ۴۱.



پاییز ۱۴۰۳

را بر قانون اساسی استوار می‌کند که شرح این مسئله و اختلاف‌نظرها درباره آن سابقاً بیان گشته است.

فرض دوم جایی است که قانون عادی بدون هیچ اشکالی، به لحاظ انطباق با قانون اساسی و همچنین به دور از سکوت و اجمال و تناقض و تعارض، حکم قضیه را در خود جای داده است؛ در چنین حالتی، دادرس نمی‌تواند قانون عادی را نادیده بگیرد و صرفاً به قانون اساسی استناد کند، اما می‌تواند قانون اساسی را در کنار سایر ادله، جهت تقویت رأی مورد استناد قرار دهد.

فرض سوم جایی است که دادرس رسیدگی‌کننده متناسب با پرونده، اصلاً قانونی را نمی‌یابد که حکم قضیه را از آن استخراج کرده، رأی مقتضی صادر کند، بنابراین به قانون مادر که نظام حقوقی بر آن استوار شده رجوع می‌کند.

فرض چهارم هم جایی است که دادرس با سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مواجه می‌شود و با استفاده از ابزارهای علمی که در اختیار دارد، بازهم نمی‌تواند حکم قضیه را با قانون عادی مشخص کند و از طرفی هم نمی‌تواند مستنکف از صدور حکم شود، بنابراین به قانون اساسی استناد می‌نماید. حال می‌بایست دو قسمت اخیر را مشترکاً شرح داد.

«همان‌گونه که از صراحت اصل ۱۶۷ قانون اساسی مشخص است، قوانین مدون، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، به‌عنوان منابع قاضی در استخراج و استنباط حکم شناسایی شده‌اند. البته همان‌طور که حقوق دانان بیان داشته‌اند، مبتنی بر منطوق و عبارت اصل یادشده، در رجوع قاضی به این منابع، بین «قوانین مدون» از یک سو و «منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر» از سوی دیگر، ترتب در نظر گرفته شده است. لذا منبع اولیه استنباط حکم هر دعوا، «قوانین مدون» است و قاضی باید تلاش کند تا حتی‌المقدور حکم هر موضوع را در قوانین مدون بیابد و تنها در صورتی که قوانین در مورد موضوع مطروحه فاقد حکم باشند، برای کشف حکم دعوا به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر رجوع کند.»^{۱۶}

۱۶. ابریشمی‌راد، محمد و آینه نگینی، حسین، استنادپذیری هنجارهای برتر حقوقی در محاکم؛ با مطالعه موردی رویه دیوان عدالت اداری، اندیشه‌های حقوق عمومی، سال دهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۲.



بنابراین، قوانین مدون اصلی‌ترین منبع قضاات برای صدور آرا است. حال باید به این مهم پرداخت که منظور قانون‌گذار اساسی از قوانین مدون چه بوده است و صرفاً قانون مصوب مجلس شورای اسلامی منظور است (مفهوم مضیق) یا قانون اساسی را هم در بر می‌گیرد (مفهوم موسع)؟

به نظر نگارنده، این لفظ به‌طور عام بیان شده و علاوه بر قانون عادی، قانون اساسی را هم در بر می‌گیرد و استفاده از عبارت «قوانین مدونه» در برابر منابع استنادی غیرمدون، یعنی منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر بوده است. «بررسی مفهوم اصطلاح «قوانین مدونه» در نظام حقوقی ایران گویای آن است که تفسیر مضیق از این اصطلاح می‌تواند به نادیده گرفته شدن بخش قابل توجهی از هنجارهای حقوقی الزام‌آور کشور که از نظر سلسله‌مراتب هنجاری بالاتر از قانون عادی هستند، در رویه قضایی بینجامد.»^{۱۷}

قانون اساسی ایران از نظر شکلی، همه ویژگی‌های قوانین مدون، از جمله مرجع وضع صلاحیت‌دار، اتخاذ عنوان «قانون» برای این سند و نوشته یا مدون بودن را دارا است. بنابراین عبارت قوانین مدونه مطروحه در اصل ۱۶۷ شامل خود قانون اساسی هم می‌شود و دلیلی هم بر خروج قانون اساسی از این عنوان نداریم.

نکته دیگر آنکه در مقام استناد و استدلال موضوع اصل ۱۶۶، اصلح آن است که دادرس بتواند ابتدا از قانون اساسی به‌عنوان منبع استنادی استفاده کند تا اینکه به منابع فقهی که به‌ویژه در حقوق کیفری، محل مناقشه جدی است، رجوع نماید. صرف کلی بودن اصول قانون اساسی نباید دلیل بر عدم امکان استناد به آن توسط دادرس بشود.

در ادامه، باید گفت مخالفان استناد به قانون اساسی در محاکم، استدلال می‌کنند که استناد به قانون اساسی مستلزم تفسیر آن است و تفسیر قانون اساسی بر اساس اصل ۹۸ منحصراً در اختیار شورای نگهبان است. «تفسیر در حقوق موضوعه عبارت است از تلاش مفسر در یافتن و ارائه مفهوم و قلمرو یک قاعده، یا وضعیت حقوقی.»^{۱۸}

۱۷. ابریشمی‌راد، محمد و آیینه‌نگینی، حسین، همان، ص ۱۷.

۱۸. یآوری، اسدالله و مهرآرام، پرهام، تفسیر قضایی در حقوق عمومی، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتماد و دوم، تابستان ۱۳۹۷، شماره ۱۰۲، ص ۲۶۴.



در یک تقسیم‌بندی، تفسیر در حوزه حقوق به دو دسته تفسیر رسمی و عادی تقسیم می‌شود؛ تفسیر رسمی آن است که توسط مرجع صالح تفسیر که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، انجام می‌شود و بر همه تفسیرهای دیگر از جمله تفسیر عادی برتری دارد و اعتبارش به‌مثابه همان قانونی است که مورد تفسیر قرار گرفته، مثل تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی (اصل ۹۸).

تفسیر عادی در برابر تفسیر رسمی قرار می‌گیرد و شامل تفسیر سیاسی، تفسیر اداری و تفسیر قضایی می‌شود که انجام این تفسیر تعارضی با صلاحیت مرجع تفسیر رسمی ندارد. تفسیر موردنیاز قاضی برای استناد به قانون اساسی در رأی، از جنس تفسیر قضایی است و «تفسیر قضایی در اصل ۷۳ قانون اساسی، به‌عنوان یکی از لوازم تمیز حق، پیش‌بینی شده است. این تفسیر به‌وسیله دادرسان در دعاوی بین اشخاص انجام می‌شود و اعتبار آن نیز محدود به همان دعوا است؛ یعنی تفسیری را که دادرس در دعاوی خاص از قانون می‌کند، نه در دعاوی دیگر برای او الزام‌آور است، نه سایر دادرسان موظفانند از آن پیروی کنند.»^{۱۹}

باتوجه به توضیحات فوق، تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی، نافی تفسیر قضات نخواهد بود و همان‌طور که قضات می‌توانند قوانین عادی را که دارای کلیت هستند، تفسیر نمایند، می‌توانند قانون اساسی را نیز از همان جنس تفسیر کنند؛ بنابراین تفسیر موردنیاز قضات در استناد به قانون اساسی، مغایرتی با وظایف شورای نگهبان ندارد و از این حیث، قابلیت استنادپذیری اصول قانون اساسی در آرای قضایی با اشکالی روبه‌رو نیست.

«در عین حال، در قالب رویکردهای تفسیری مختلف از جمله رویکرد تفسیری لفظ‌گرایانه، قصدگرایانه و غایت‌گرایانه، امکان استناد به قانون اساسی در محاکم، به‌عنوان یکی از هنجارهای برتر نظام حقوقی کشور، قابل استناد است.»^{۲۰} البته استناد به اصول قانون اساسی (با این مفهوم از تفسیر که بیان شد) تا جایی برای قاضی مجاز است که منجر به توسعه، یا تضییق مصداق یا شمول حکم آن نگردد.

۱۹. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵، چاپ ۱۰۷، ص ۲۰۸.

۲۰. ابریشمی‌راد، محمد و آیینه‌نگینی، حسین، همان، ص ۱۲.



نتیجه‌گیری

مبحث استنادپذیری قانون اساسی، و رای مفهوم حقوقی خود، یک مفهوم اجتماعی را نیز به ذهن متبادر می‌کند که رواج استناد به قانون اساسی، منتقل‌کننده این پیام است که قانون مذکور، هنجار بنیادین و اساس زندگی حقوقی و حیات اجتماعی ما است. مجموعه حق‌هایی که در این قانون برای شهروندان به رسمیت شناخته می‌شود، حق‌های اساسی شهروندان هر جامعه را تشکیل می‌دهد و اساسی‌سازی حقوق، یکی از تأثیرگذارترین رهیافت‌ها در توسعه رویکرد صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان است.

اساسی‌سازی در جهت حمایت از حقوق افراد در تمام شئون حقوقی مدنی، اداری، کیفری و... امکان‌پذیر است و مبحث استنادپذیری اصول قانون اساسی در آرای محاکم تحت مفهوم اساسی‌سازی معنا می‌یابد. اولین رسالت هر دستگاه قضایی، صیانت از حقوق مردم در برابر هر نقض‌کننده‌ای است؛ چه این نقض‌کننده از مردم عادی باشد و چه بخشی از قوای حاکمه. در فرضی که قانون عادی امکان حمایت کافی از حق‌های اساسی افراد را ندارد، اگر استناد به قانون اساسی در محاکم (تحت شرایطی که در متن پژوهش به آن‌ها اشاره شد) بتواند این خلأ را جبران کند، شایسته نیست از آن ممانعت نمود، چراکه در چنین حالتی عدم استناد به قانون اساسی منجر به خدشه وارد شدن به حقوق اساسی شهروندان می‌شود و دستگاه قضا از رسالت حقیقی خویش فاصله می‌گیرد.

استناد قاضی به قانون اساسی در عرض سایر مستندات رأی، تقریباً مورد وفاق همه نویسندگان علم حقوق است و این اختیار را برای دادرس قائل شده‌اند که به‌منظور تحکیم و تقویت رأی خود، به قانون اساسی استناد کند. گفتنی است اگر قانون عادی بدون هیچ اشکالی به لحاظ انطباق با قانون اساسی و همچنین به‌دوراز سکوت و اجمال و تناقض و تعارض، حکم قضیه را در خود جای داده باشد، دادرس نمی‌تواند قانون عادی را نادیده بگیرد و صرفاً به قانون اساسی استناد کند و موظف است که قانون عادی را مستند رأی قرار دهد و از قانون اساسی به جهت تقویت حکم استفاده کند.



در خصوص جایی که قاضی با مسئله‌ای روبه‌رو شود که قانونی در آن خصوص نیست، یا با سکوت و اجمال و تناقض و تعارض قوانین روبه‌رو می‌شود و با توسل به ابزارهای علمی و اصولی هم نمی‌تواند حکم را بیابد، از دیدگاه نگارنده، مبتنی بر منطوق اصل ۱۶۷ قانونی اساسی، عبارت «قوانین مدونه» مطروحه در این اصل، شامل خود قانون اساسی نیز می‌شود و می‌تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد.

امکان استنادپذیری قانون اساسی خود را جایی نشان می‌دهد که قاضی قانونی عادی را خلاف قانون اساسی تشخیص دهد و بخواهد استناد طرفین دادرسی به آن قانون را نیز در فرض همان دعوا نادیده بگیرد و با استناد به قانون اساسی، از استناد به آن قانون عادی در رأی خودداری کند. علی‌الظاهر، باتوجه‌به رویه شورای نگهبان و رویه قضایی موجود در محاکم، چنین رهیافتی به چشم نمی‌خورد، هرچند که انجام چنین اقدامی با رسالت دستگاه قضایی در دفاع از حقوق فردی و اجتماعی آحاد ملت سازگارتر است؛ چراکه در نظام حقوقی ما هیچ مرجعی در خصوص نظارت بر قوانین از حیث تطابق با قانون اساسی پس از تصویب آن‌ها وجود ندارد و نظارت شورای نگهبان نیز به‌صورت پیشینی و صرفاً از باب عدم مغایرت است نه از باب تطابق.

درنهایت نیز در خصوص امکان استناد به قانون اساسی در آرای محاکم قضایی در برابر مقرراتی که قاضی آن را خلاف قانون اساسی دانسته است باید اشاره داشت از دیدگاه نگارنده، عبارت «قانون» مندرج در اصل ۷۳، قانون اساسی را نیز در بر می‌گیرد و چنین امکانی برای قاضی فراهم خواهد بود با لحاظ این امر که خودداری از اجرای مقررات توسط قاضی، موردی بوده و صرفاً در آن پرونده خاص قابل انجام است و قابلیت تعمیم ندارد.

منابع فارسی

الف) کتاب‌ها

(۱) کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵، چاپ

؛ ۱۰۷



- ۲) کاتوزیان، ناصر، کلیات حقوق، نظریه عمومی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹؛
- ۳) قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، میزان، چاپ ۵۴، زمستان ۱۳۹۵؛
- ۴) قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳؛
- ۵) طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اساسی، میزان، چاپ نهم، ۱۳۸۶؛
- ۶) فاورو، لویی، دادگاه‌های قانون اساسی (الگوی اروپایی قانون اساسی)، ترجمه گرجی از ندریانی، علی اکبر، تهران، جنگل، چاپ دوم، ۱۳۸۹؛
- ۷) حاجی ده‌آبادی، احمد، جرایم علیه اشخاص قتل، میزان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۸.

ب) مقالات

- ۱) نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درآمدی بر اساسی‌سازی حقوق کیفری، پیاده‌سازی حیدرپور، حمیدرضا، نشست یازدهم تازه‌های حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹؛
- ۲) سودمندی، عبدالمجید، مستدل و مستند بودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری؛ ایراد در استناد به قانون اساسی، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال بیستم، شماره ۶۱، زمستان ۱۳۹۷؛
- ۳) ویژه، محمدرضا و کتابی رودی، احمد، حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران مؤسسات عمومی غیر دولتی (مطالعه موردی مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی)، دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۵، بهار ۱۳۹۳؛
- ۴) قاسمی، آرین و کهندانی، پریسا، سنگ‌بنای الگوی آمریکایی دادرسی اساسی، فصلنامه علمی تخصصی حقوق عمومی، سال ششم، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۳؛
- ۵) رستمی، ولی و سینا، کبگانی، محمدحسن، اساسی‌سازی اصول دادرسی کیفری؛ تحلیل تعارض‌های قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با قانون اساسی، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۴، زمستان ۱۳۹۹؛



۶) سلطانی، سیدناصر، نقد و بررسی یک قرار مجرمیت و رأی دادگاه بدوی و تجدیدنظر در خصوص جرایم علیه حقوق و آزادی‌های عمومی، فصلنامه رأی، دوره دوم، شماره ۴ (پیاپی ۵)، زمستان ۱۳۹۲؛

۷) تقی‌زاده، جواد و نجابت‌خواه، مرتضی و فدایی، رضوان، صیانت از قانون اساسی توسط قضات محاکم با تأکید بر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵؛

۸) ابریشمی‌راد، محمد و آیینه‌نگینی، حسین، استنادپذیری هنجارهای برتر حقوقی در محاکم؛ با مطالعه موردی رویه دیوان عدالت اداری، اندیشه‌های حقوق عمومی، سال دهم، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹؛

۹) یآوری، اسدالله و مهرآرام، پرهام، تفسیر قضایی در حقوق عمومی، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتاد و دوم، تابستان ۱۳۹۷، شماره ۱۰۲.

پ) اسناد حقوقی

۱) قانون اساسی

۲) قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

